

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الوحيد ذي العرش المجيد عقد المجيد اعني رسالته وسوسه به



با تمام امیدار رحمت ایزد منان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

دری زما واکابو مطبوعه

برومی نگه‌داریم این آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر در میان دینی که در این جهان و آنکه حدیث
 منسوخ نیست لیکن با آنکه پیروی میکند احادیث و اقوال مخالف و موافق را در یک سبک بپوش
 احادیث را منسوخ نمی یابد یا آنکه پیغمبر را از متبعین علما که بطرف وی میروند و می بیند
 مخالف و بر آنکه بقیاس یا استنباط یا مانند آن احتجاج میکند پس در نیوقت نیست بهیچ وجه
 مخالفت حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مگر نفاق خفی یا حقی جلی و آن همین معنی است که اشاره
 کرد و بطرف وی شیخ غفر الله له بن عبد السلام چنانکه گفت که از عجب عجیب است که تحقیق و فهم
 مقلدین که واقف باشند یکی از آنها بر ضعف ما خلا ما خود بخود شکی نیست که نمی یابد بر آن دفع ضمت و
 دلیل با وجود آن تقلید وی در وی میکند و میگذارد شخصی را که شاید وی آرد کتاب و سنت
 و قیاسات صحیح و ابرای مذہب خود بنا بر پابندی بر تقلید امام خود بلکه حیل می جوید بر آن دفع ظاهر
 کتاب و سنت و تاویل می نماید آثار تا ویالات بعید و بنا بر دفع از مقلد خود و گفتند مدام
 می پسندند از هر عالمی که اتفاق می افتاد بلاقید مذہبی و نه انکار بود و بر کسی از سالیان تا آنکه
 ظاهر شد در این مذہب و متعصبان اینها از مقلدان پس تحقیق یکی از آنها پیرو می شد امام خود را
 با وجود عصب مذہب وی از اوله در حالیکه مقلد بود وی در چیزیکه می گفت گویا وی بی دلیل
 است و این معنی از حق و صواب بعید است کسی از عقلا این پسند نخواهد کرد و در حق شخصی
 عامی باشد و مقلد است شخصی را از فقها بعینه که می بیند از همچنین شخص خطا متعنه است و آنچه پیغمبر
 البسته آن صواب است و پوشیده دارد در دل خود که تقلید ویرانگذار دارد اگر چه دلیل بر خلاف
 وی ظاهر گردد و آن چیز است که ترمذی از عده بن حاتم روایت کرده که گفت شنیده ام
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که تلاوت می فرمود ^{است} اخذوا احبارهم و رهبانهم را با بس و آن
 فرمود تحقیق ایشان عبادت نمیکردند آنها را و لیکن آنها و فتیکه برای ایشان چیزی حلال
 میکردند ایشان را حلال می نمودند و فتیکه برای ایشان چیزی حرام میکردند ایشان را
 حرام می نمودند و در حق شخصی که تجویز نمیکند که خفی مثلاً فتوی طلب از فقیه شافعی و عکس آن

۵
 در بیان آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در میان دینی که در این جهان و آنکه حدیث

و تجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس تحقیق این شخص مخالفت پیدا کرد و باطل
قرون اولی و مناقضه نمود با صحابه و تابعین و نیست محل وی در حق شخصی که بقول پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم طبع شد و حلال و انداخته الله و رسول وی حلال کرده و حرام داندا چه
الله و رسول وی حرام ساخته لیکن هرگاه اجماع بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نیست و
نه بطریق جمع در میان مختلفات از کلام وی و نه بطریق استنباط از کلام وی اتباع کرده اند
راشدین برین ظن که تحقیق وی مصیب است در آنچه میگوید و فتوی میدهد ظاهر متبع سنت رسول خدا
است صلی الله علیه و سلم پس اگر خلاف منطقه خود یا بدیهان ساعت تقلید را بغیر جدال و بلا اضر
خلع کند پس از پنجین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتہی بقدر اساحت خلاصه مضمون این کلام
لطیف آفتاب است که با تحقیق اتفاق کرده است امت یا کسانی که بر ایشان اعتماد است از امت
تا این زمان بجز از تقلید بنده اهل بصره و مدینه و مدینه و درین اتفاق مصلحتی اند که مخفی نیستند
خصوصاً درین ایام که یقیناً همه متاخر شده اند و لغنائیت در نفوس سرایت کرده است
و هر شخص بر سر خود مغرور است پس پنجین خرم گوید که تقلید حرام است و حلال نیست کسی را که بقول
شخص غیر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بلا دلیل عمل نماید تا آخر تمام خواهد شد و حق خدا متاخر
و بر ایشان منطبق خواهد گردید اول مجتهد اگر چه در یک سئله باشد و دوم شخصی که حدیث صحیح
غیر منقول او را رسیده باشد شوم عامی که تقلید میبند معین است که احياناً تقلید و یا گنه گذارد
اگر چه دلیل خلاف آن ظاهر گردد و چهارم شخصی که تجویز نمیکند که حنفی مثلاً قوی بطلید از فقیه شافعی
و برعکس آن و نیز تجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس اگر شخصی عالمی شرعاً را
مقلد شد برین ظن که تحقیق وی مصیب است در آنچه میگوید و فتوی میدهد ظاهر متبع سنت
رسول خدا است صلی الله علیه و سلم پس اگر خلاف منطقه خود یا بدیهان ساعت تقلید را بغیر جدال
و بلا اضر خلع کند پس از پنجین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتہی امام علماء مصر مولانا شاه
عبد الغفر قدس سره الغفریه در تفسیر غزیه میفرماید که خلاصه آن اینست که کسانی که اطاعت

آنها بکرم خدا فرض است شش گروه اند تا آنکه فرموده و از آنکه مجتهدین شریعت و شیوخ
 طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب مخیر نیست لایزال است بر عوام است زیرا که
 فهم بسیار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسر است فاسئله اهل الذکر آنست که
 لا یعلمون ^ه انتی پس پرسید از علما اگر شمار معلوم نیست بطرأ هرست که درین زمانه بلکه
 قبل ازین بقرون جدیدیه مذاهب مجتهدین شریعت بجز مذاهب ائمه اربعه باقی نیستند
 اگر چه مجتهدین قریب یکصد و پنجاه گذشته اند و اجتهاد ختم نیست محتمل است که پیدا شود
 بلا خط شرائط اجتهاد و طبقات فقها کا تخم معلوم میشود و شرائط اجتهاد در تلخیص باین طریقه
 تصریح میکند که شرط اجتهاد آنست که جمع گردد علم با موزنه اول کتاب یعنی قرآن بآنکه
 شناسد او را بمعانی و بی لغت و شریقه اما لغت پس بآنکه شناسد معانی مفردات و مرکبات
 و خواص آنها در افاده پس محتاج خواهد شد بطرف لغت و صرف و نحو و معانی و بیان بار
 خدا یا بآنکه شناسد او را بحسب سلیقه و اما شریقه پس بآنکه شناسد معانی موثره را در حکام
 مثلا در قول خدا یتقوا ^ا او سبحانه احد من الناس ^ب که مراد از غلط حدث است و علت
 حکم خروج نجاست است از بدن انسان زنده و شناسد اقسام کتاب از خاص و عام
 و مشترک و مجمل و مفسر و غیره بآنکه این خاص است و آن عام و این ناسخ است و آن منسوخ
 و غیر آنها و مراد بکتاب آن قدرت که بمعرفت احکام تعلق دارد و معتبر علی سنت که بمواقع
 آنها متعلق است بحیثیکه قادر بود بر جمیع لطرف آنها و وقت غلب حکم نه حفظ از نظر قلب
 دوم سنت بآن قدرت که با احکام تعلق دارد بآنکه شناسد اوضاع متن و سب که در آن
 نفس حدیث است و سند و می و آن طریق وصول سنت است بطرف مایان از تواتر
 یا شهرت یا اجاد و دخیل است در آن معرفت حال راویان و جمیع و تسدیل الاجتث از
 احوال راویان سبب زمانه تا آنکه لغت درست بسبب طول مدت و کثرت و ساطع پس
 اولی است اکتفا بتسدیل ^ج که در علم حدیث بر ایشان اعتماد است مانند بخاری و مسلم و غیره

و از آنکه مجتهدین شریعت و شیوخ
 طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب مخیر نیست لایزال است بر عوام است زیرا که

و از آنکه مجتهدین شریعت و شیوخ
 طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب مخیر نیست لایزال است بر عوام است زیرا که

وصفا فی و غیر آنها از آنکه حدیث و تحقیق نباشد که مراد معرفت متن سنت است مع معانی و لغت و مشرعا مع اقسام وی از خاص و عام و غیره سوئم وجه قیاس مع شرائط آنها و اقسام آنها و احکام آنها و مقبول از آنها و مردود تمامی آن شرائط براس آئینست که استنباط صحیح قاهر باشد و نیز ذکر اجماع اولی بود زیرا که از معرفت وی و معرفت مطلق و چاره نیست تا اجماع در اجتهادش مخالفت نباشد و مشروط نیست علم کلام بسبب جواز الا باولکه سمیه برک جازم اسلام تقلید از و نه فقه باین وجه که آن نتیجه اجتهاد است و فخر وی پس بر اجتهاد و مقدم نخواهد شد و بالتحقیق منصب اجتهاد فی زمانها حاصل نخواهد گردید الا بجهت فروع پس باین طریق وصول است بطرف دس و درین زمان و نبود این طریق در زمان صحابه و ممکن نیست درین وقت سلوک طریق صحابه پس ازان این شرائط در حق آن مجتهد مطلق است که در تمامی احکام فتوی میدهد ولیکن مجتهد در یک حکم نه در دیگر حکم پس لازم است بروی معرفت چیزیکه متعلق میشود بوی حکم گذاشته الغزالی مثلا اجتهاد بکلمی که تعلق بصلوة دارد موقوف نیست بر معرفت جمیع چیزیکه تعلق با حکام نجات دارد و البته پس بپایه منصب اجتهاد آنکس خواهد رسید که بامور مذکور الصدر موصوف بود و در فتاوی قاضی خان مینویسد که در باب مجتهد علما گفتگو کرده اند بعضی ایشان گفته اند که چون شخصی از ده مسائل مثلا پرسیده شد پس در شش جواب باصواب داد و در بانی خطا کرد پس آن مجتهد است و بعضی ایشان گفته اند که لابد است برای اجتهاد از حفظ مبسوط و معرفت نسخ و منسوخ و حکم و ماول و علم بعبادات مردم و معرفت ایشان انتهى و در حجة القدر الباقی که بقول شخصی کسیکه مبسوط یاد دارد آن مجتهد است اگر چه او را علم بروایت و حدیث و ۴۰ اصلا نباشد مراد ازان مجتهد فی المذهب داشته است انتهى و اما طبقات فقها پس علامه شامی در رد المحتار می نویسد که فقها بر هفت مراتب اند مرتبه اولی طبقه مجتهدین فی الشرح است مانند آنکه اربعه رضی الله عنهم و شخصیکه بر مسلک ایشان در تاسیس عقید

صلا
از آن
ایشان
بطرف
لغت
مرت
دو
معانی
دیوان
حق
اند
بمارت
نایب
برینست
در
نایب
بودند
ست

قواعد اصول سلوک کرده باشد و باین معنی از غیر خود ممتاز می شود و توانیه طبقه مجتهدین
 فی المذهب است مانند ابویوسف و محمد و سایر اصحاب ابوحنیفه که قادر باشند بر استخراج
 احکام از ادله بر مقتضای قواعدیکه استناد ایشان ابوحنیفه در احکام مقرر ساخته اگرچه
 در بعض احکام فروع با استناد مخالف باشند ولیکن در قواعد اصول بوی تقلدند و باین
 از معارضین فی المذهب ممتازند مانند شافعی و غیره که ایشان با انام در احکام در اصول
 مخالف غیر تقلدند و ناگفته طبقه مجتهدین فی المسائل است که در انما لفظی از صاحب مذهب
 نیست مانند خصاف و ابو جعفر طحاوی و ابو الحسن کرمی و شمس الائمة المحلوی و شمس الائمة
 السمری و فخر الاسلام بزدوی و فخر الدین قاضی خان و مانند اینها پس تحقیق این اشخاص
 بر مخالفت قدرت ندارند در اصول و نه در فروع لیکن ایشان استنباط میکنند احکام را از
 مسائلی که در انما لفظی نیست بر حسب اصول و قواعد و راجعه طبقه اصحاب ترجیح است از تقلدین
 مانند رازی و امثال وی پس تحقیق ایشان هرگز قادر نیستند بر اجتهاد ولیکن محیط اند با اصول و
 ضابطه اند باخذ که قادرند برای خود با و نظر خود با در اصول و مقائله با اشغال و نظائرش از فروع
 بر تفصیل قول مجمل زد و وجهین و حکم بهم تحمل الامرین که منقول است از صاحب مذهب
 یا یکی از اصحاب وی و آنچه در هدایه است از قول وی که ذاتی ترجیح الکرخی و تخریج الازای این
 قبیل است و خاصه طبقه اصحاب ترجیح است از تقلدین مانند ابو الحسن قدوری و صاحب هدایه
 و امثال آنها که شان ایشان تفصیل بعض روایات است بر بعض مانند قول ایشان بذا
 اوسل و بذا لصحروا و بذا فرق للناس و سادسه طبقه تقلدین است که قادرند بر تفسیر بیان
 اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر مذهب و روایت نادره مانند اصحاب متون معتبره از متاخرین
 مانند صاحب کثر و صاحب مختار و صاحب وقایه و صاحب مجموع و شان ایشان آنست
 که اقوال مردوده و روایات ضعیفه را نقل نمیکند و ابو طبقه تقلدین است که ایشان
 بر مذکورات قدرت ندارند و فرق نمیزانند میان لاعز و فربه ولیکن ما را یعنی اهل طبقه سابع

اتباع آنها لازم است چنانچه اگر زنده می بودند و ما را بدان فتوی می دادند پس تحقیق ما را بخلاف
مخالفت با آنها نبود و انتق در اینجا نمود باید فرمود که هرگاه اصحاب تخریج از رابعه هستند
مازی و غیره و اصحاب تصحیح از خامسه مانند ابو الحسن قدوری و صاحب هدایه و غیره و اصحاب
ستون معتبره از متاخرین از سادسه مانند صاحب کثر و غیره در مقلدین معدود باشند
پس از سابع طبقه مقلدین که از تخریج و ترجیح خبر ندارند و بر تفسیر میان اقوی و قوی ضعیف
و ظاهر مذہب در روایت نادره قادر نباشند چه گوید ما مردم درین طبقه معدودیم اگرچه
از انضام عالم هست با سجد بلا حلقه شرائط اجتهاد مذکور الصدور و این طبقات فقها بر اه
الضائف الاماانه مجتهدین شریعت دین ارکان اربعه منحصر شدند و حق دائر درین اربعه
گردید و وجوب مخیر لازم الاتباع با ایشان قریب افت مولا ناجیون و تفسیر احمدی می فرماید
که بالتحقیق واقع شد اجماع بر آنکه اتباع خبرائمه اربعه جائز نیست پس جائز نیست اتباع بر
ابو یوسف و محمد و زفر و شمس الائم و متسکله قول ایشان مخالفت ائم اربعه باشد و همچنین
جائز نیست اتباع برای شخصی که مجتهد پیدا باشد مخالف برای ائم اربعه و شاید که منشأ این
چیز نیست که علما گفته اند که است و متسکله فمختلف کرد و بر اقوال پس اجماع خواهد شد بر آنکه
ما عدی آنها باطل است و انضاف آنست که انحصار مذہب در اربعه و اتباع ایشان
فضل الهی است و قبولیت است از نزد خدا تعالی انتق و نیز در نور الانوار میفرماید که ترویج
منشأ برای انحصار مذہب در اربعه و بطالان خامس است حدیث همین اصل است انتق از اینجا معلوم
شد بطالان مذہب خامس جدید که درین زمانه ظلمت نشانه سر بر زده است و موجدان این
مذہب از تقلید ائم خصوصاً امام الائم جناب ابو حنیفه عارض تمام دارند و زیاده از تعصب
ایشان را باین امام است تا آنکه کلمات فی او بانه بلا اتحا شایر زبان می آرند و مسائل
مسلمات وی را تسلیم نمی نمایند گویند عمل بایان بر کتاب و سنت است از تقلید زید
و کبریا را سر و کاری نیست گویا این دعوی اجتهاد است و حال آنکه عدم تقلید منصف است

و پرتلاش است که علمای این طائفه را علم باهورثه یعنی اولی کتاب التدریجانی وی الله و شریقه
دوم سنت ارقام تو اتر و شهرت و احاد سوم بوجه قیاس که از شرط اجتهاد است تفصیلی که
بالا گذشت مطاعها نیست و از ادنی مرتبه مجتهد که او را بسو یا باشد نیز میروند پس از جاهلان
ایشان چه گوید لامحال این طائفه در مرتبه سابع طبقه مقلدین داخل است بجز تقلید چاره نیست
نیز که تقلید برایشان برای الله اربعه بطریق واجب مجز واجب و لازم است و از ترک آن فسخ
و ضلال لازم خواهد آمد و از انکار آن کفر که مفاد و وجوب همینست و مراد از وجوب در اینجا وجوب
مصطلح نیست که از دلیل قطعی ثابت بود بلکه مراد از آن فرض است که بدلیل قطعی ثابت باشد
نیز که عمل بقول مجتهد که مراد از آن تقلید است بخض قرآنی ثابت است علامه شرنبلالی در رساله
خود می نویسد که واجب نیست بر مقلد که اتباع اهل علم بدلیل قول خداست تعالی فاسئلوه
اهل الذکر ان ینکم لالعلیون انتی پس ازین فرض بعد از سوال در صورت حاجت در حدیث
سعینه فرضیت عمل بقول مجتهد غیر سعین ثابت گردید و اما عمل بقول مجتهد سعین فسخی بیان و نیز
ترک تقلید اگر بطر مجتهد و توهم الله است پس باید شنید آنچه مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره
بجواب سائلی در استفتاء میفرماید که محققین گفته اند که امانت علم و علم را علم داشته و علم را
علمای پنداشته البته کفر است و اگر علم را جهل بنماید و علم را جهل ببل عمل با اعتقاد فاسد
خود قرار داده امانت کند کفر نمی شود و انتی و وجه کفر همینست که تعلیم و توقیر علم و علمای از نصیب
قطعیه ثابت است و احادیث بسیار درین باب در شان ایشان وارد اند و پرتلاش است
که الله اربعه خلاصه علمای و از شان انبیای اند پس اگر طاعمان منکران شق اول است
پس لاریب کفر است و اگر ثانی است پس کفر نیست الا از فسخ و ضلال خالی نه که مفاد
تاویل فاسد و اعتقاد جهل مرکب همینست و نیز در انکار تقلید که اجماع است بر جوازش منقده
گشته تفصیل است که عدالت وی از فرض قطعی ثابت است تصور است آیه کریمه و کذب است
جعلنا کم امه وسطا الآیه و حدیث صحیح و لایجمع استی علی الصلاه بهیعی وقت جناب

از زبانه دینین که دائم تلاوت عادت ۱۱ طه ترجمه حدیث و تفهیم شیوه است از بحال

شانه الرسول که وی کفرست پس آن حرام خواهد شد زیرا که ضم سبیل لبسوی حرام در عهد نمیشود
 انتی خلاصه آنکه اتباع سبیل المؤمنین واجب است و اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام و فیما نحن
 فیه یعنی تقلید بانکه از سبیل المؤمنین اجماع است بر جواز وی که بدانایان اتباع آن حرامست
 و در صورت خلاف غیر سبیل المؤمنین متصور است که اتباع آن بر مایان حرام باشد و بعد از آنکه
 خامس جدید غیر طریق مومنان را اختیار کرده اند که بعد از جواز اجماع برین تقلید قائل اند
 و تارکان واجب و مرتکبان حرام شده اند که مفادش فسق و ضلال است چه عجب که این
 منجر بانکار گردد که مستلزم کفر شود و الباقی ذابند از ارام تعصب این قوم بجنبان آنکه خصمه
 با امام ابوحنیفه که در حقیقت عناد با این امام الایمه دارند باین نوبت رسانیده که تبرک از اتباع
 بطریق واجب مخیر و بانکار آن و باهانت این حضرات و با اتباع غیر سبیل مومنان کلام
 در فسق و ضلال و کفر ایشان در میان آمد حق سبحانه تعالی این قوم را در انصاف و عقل
 سلیم عطا فرماید که ازین تعصب باز آیند که از فسق و ضلال و کفر نبات یا سبخت نقتنه و فساد
 باعث ایشان درین است افتاده است و یونما فیوگا در ترقی است و افتراق و اختلاف
 در مردم نا فهم موجب بیجان نفس بر پا است که از الایه آن بجزیرتا در مقتدر جل شانه ممکن نیست
 سعید از مکی است که از صحبت این مفسدان دور دور گردید و متبع سبیل مومنان باشد و دور
 نماز اقتدا عقب این قوم نکند زیرا که کلام در فسق و ضلال و کفر ایشان در میان آمده است
 و الاحیاط فیه بل الاجتناب اولی آری اگر از تعصب و حسد که باین بزرگان دارند تو به بجزیر
 کنند و به تعظیم و توقیر ایشان رایا و نمایند و به تقلید امام شافعی متکلمان صاف پابند شوند
 پس اقتدا عتق این کسان بذا انکار جائز است و طریق ایشان نیست که وقتیکه کسی از ایشان
 در میان مایان در کیش کش می افتد و پیسیده میشود که بکدام امام از الایمه تقلید می تیند
 مانند شیعه میگوید که با امام شافعی متقدم چونکه اکثر مسائل نماز و غیره کهوافق مذاهب شافعی که خلاف
 مذاهب امام ابوحنیفه اند بعمل می آرد و نیز از راه تعصب مذاهبی که باین امام ضرر دارد خود را

بامام شافعی در امر تقلید منسوب میسازد و در ادوا از شافعی چه غرض و آنکه مستصحب تر است
 کبکی از الله هم خود را درین امر منسوب نمیسازد و گوید محمدی ^{صلی الله علیه و آله} ام عجب تقریب است اگر این
 حتم را از دید انصاف و عقل سلیم نصیب بودی اصلا این تقریر نیکو دزدی و از اتباع سبیل
 سونان عراضا خندی نمی فهمند که کبکیاری از مجتهدان فی المذهب و مجتهدان فی المسائل
 و اصحاب تخریج و اصحاب ترجیح و غیره از مقلدین در هر مذاهبا رباعی گذشته اند که در قواعد
 اصول موافق مجتهد فی الشریع بوده اند چنانچه در طبقات فقهای حنفیه مذکور به بالا است
 تفصیل گذشته است و اینها همه در قواعد اصول موافق مجتهد فی الشریع یعنی اوستاد خود امام
 ابو حنیفه بوده اند و در مذاهب شوافع یوطی از مجتهدان فی المذهب است که در قواعد اصول
 موافق مجتهد فی الشریع یعنی امام شافعی است و در حجة الله البالغه است که اهل حدیث نیز عبارت
 کثرت موافقت ایشان با حد المذاهب گاهی منسوب بوی میگردانند مانند شافعی و حنبلی
 که منسوب بطرف شافعی استی و علی هذا القیاس مذاهب مالکی و حنبلی اکنون مناسب نماید
 که نبدی از فضائل امام الاثنی عشر امام ابو حنیفه که حاسدین را زیاده تر صد به نسبت این جهان
 و امنیکیرست تمهیدات و تنوینها تحریر نماید شاید ایشان براه انصاف روند و از مرض حسد نجات
 یابند در درمختار نقل میکنم که در روایت کرده است حربانی در مناقب امام که اسناد میکند
 آن را بسید بن عبد الله الترمذی که با تحقیق گفت وی که چون بودی در امت موسی و عیسی
 مانند ابو حنیفه المبتدع بودی و نصاری بنو دزدی و مناقب وی پیشمارند و تصنیف کرده است
 سبط ابن جوزی در مناقب وی و وجوب کبر و سکس کرد و او را بانتصار امام اثنی عشر الامصار
 و تصنیف کرده اند غیر وی اکثر از ان و حاصل نیست که ابو حنیفه نعمان از عظم معجزات مصطفی
 بعد قرآن و کافیت ترا از مناقب وی مشهور بودن مذاهب وی نه فرموده است قوله
 ملکبان عمل کرده است امامی از ائمه اعلام و تحقیق گردانیده است خدای تعالی حکم بر او
 اصحاب وی و اتباع وی از اجتهاد و سزاوی تا غایت این ایام و این معنی دلالت

حله امامان کربن نقشبند بنیادیان بگویند در مناقب مقلدان اکثر را از مذاهب اسلام خارج میدانند ۱۱ نه مقلد

این کتاب در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره و در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره و در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره

میکند بر امر عظیم که مختص است بوی از ما بین علماء و علماء چگونه نباشد که در
 مانند صدیق است راضی و مقتدر که بر او احوال و احوال شخصی که مدون ساخته
 فقه را قیاسیت کرد و او را و مفرغ ساخته احکام و در اصول و وی تا یوم حشر و تحقیق اتمام
 کرده اند و در این سبب وی بسیاری از او لیا که کرام از آنجا که متعسف شده اند
 به شبهات مجاهده و دویدین و میدان مشاهده این اکابرند مانند ابی اسمعیل بن ادریس و
 بلخی و معروف کرخی و ابو یزید بسطامی و فضیل بن عیاض و داؤد طائی و ابو حامد
 الغفاری و خلف بن ایوب و عبد الله بن المبارک و وکیع بن جراح و ابو بکر و راق و
 غیر آنها از کسان که بشمار و غیر محصورند پس چون یافتندی اینها را ما مشبهه اتباع و
 نگردندی و نه اقتدا بوی و نه موافقت بوی و گفت اکستاد ابو القاسم قشیری در رساله
 خود با وجود آنکه در سبب خود متعصب بود و پیشوای درین طریقه که شنیده ام از او
 ابو علی و قاق که می فرمود گرفته ام این طریقه را از ابو القاسم نصیر آبادی و فرمود ابو القاسم
 گرفته ام این از شیخ حمود و گرفته است این از سری سقطی و و از معروف کرخی و وی از
 داؤد طائی و وی گرفته است علم و طریقه را از ابو حنیفه حم و نقل از آنها شناسی و گروه اند و بعضی
 معتقدند پس تعجب است برای تو ای برادر من آیا نیست بر تو اقتدا حسن درین سرداران بزرگ
 آیا این اشخاص من قرار و اقتضا بر من اند و اینها آنان این طریقه و ارباب شریعت و حقیقت اند
 و آنکه بعد از اینها اند و درین امر پس بیان آنها اند و هر یک که مخالف است اینها اول و معتقد
 مردود و متعصب است و فرمود است این درین توضیح افضل در حکم لطیفه که مردود و رفق عیالند

و در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره و در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره و در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره

این کتاب در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره و در بیان احکام و عقاید و اخلاق و سیرت و مناقب ائمه و اولاد و اهل بیت و فضائل و مناقب و غیره

عالم درویشان پیران طریقت کبریا شنید در کوه حالت قافوی زاید کلام کربین علم درون امام زمانه دانات عقل است پیر این معنی مخدات علم

چنانکه تصریح کرده اند بوی ذره بی اعتقالاتی که گفته اند و خصوصاً وقتیکه ظاهر گردد که آن بوی
عداوت و مذہب است زیرا که از حد نجات نمی یابد مگر شخصیکه نداند که تعالیٰ او را محفوظ
دارد گفت ذره بی و نیدانم عصری که اهل بے اذان سالم مانند مگر عصر انبیاء علیهم السلام
والسلام و صدیقین و گفت تاج سبکی لائق است برای تو ای مشرک که با مان گذشتگان برادر
ادب رسو و نظر مکن بسو کلام بعض ایشان در جنس گرفتگی که بار و دلیل واضح را پس از آن
اگر تاویل و تحسین ظن قدرت داری پس بگیر آنرا و نه اذان اعراض کنی گویم نیست عجب
اذان شخص که حکم کرده است سلف را و بعض ایشان چنانکه در صحابه واقع شده زیرا که آنها مجتهدین
بوده اند پس آنرا سبکی و بعض آنها شخصیکه مخالفت میکرد و دیگری خصوصاً وقتیکه نزد وی دلیل
بر خطای غیر وی قائم میشد پس نبود و قصد آنها مگر انتصار بر دین نه جبهه ذاتهای خویش و
تعجب است اذان شخص که دعوی میکند علم را فی زمانه و حال آنکه اکل و شرب و لباس و عقود
و نکاح و بسیاری از عبادات وی هستند که تقلید میکند و از آنها با ما هم عظم پس اذان طاعت میکند
در شان وی و در اصحاب و نیست مثل وی که مانند مثل گس که واقع گردد و در دم سپ
تیز رفتار و حالت کوفرویی و تحقیق نقل کرده اند علما شایسته را در شان ابوحنیفه و ابوبکر
ایشان بوی و خصوصاً امام شافعی رضی الله عنه و از کمال صادر دیگر دو مگر کمال و ناقص
بصد و است و کافیت معترض المحرمی وی از برکت شخصی که بروی اعتراض میکند پناه
و مدد از تعالیٰ را اذان و مدام دارد و از محبت سارا اما مان مجتهدان و جمیع بندگان
صالحان و مشور کنند را در زمره آنها بر و زجا و آنچه مرویست از نادشافعی با بر حقیقت نیست

عالم و امام داماد
دکتر دین
کرد فرس
و جهالت
قدر
ایشان
از نیکم
۱۸
باز
شهرت
که از کتاب
چاکر
چاکر
از دانش

عادی نگردد
مکن بیست
مست
نام از بوفی
واسطاب
من

ذکر کرده ایم آنرا پس آنرا محمول بر وی بلا شک چنانکه پیش ازین ذکر کرده ایم اورا
از شامی صاحب سیرت و شیخ وی سیوطی چنانکه محمولست حدیث الاستبصار قریشیان
عالمها یلا الارض علماء بر امام شافعی لیکن حمل کرده اند اورا بعض ایشان بر ابن عباس
رضی اللہ تعالیٰ عنہ و وی لائق تر است بآن پس تحقیق دی عالم است و ترجمان
قرآن و چنانکه محمولست حدیث پوشاک آن ایضاً الناس اکبا و الابل یطیبون الحسلی
فلما یجدون اعلم من عالم المدینة ہر امام مالک لیکن آن مجمل است برای غیر وی از حکما
مدینہ کہ یکتای زمانہ خود بوده اند بخلاف آن احادیث کہ نیتند محمول مگر بر ابو حنیفہ و
اصحاب وی چنانچہ از ان عین مستفادست ولیکن سلمان فارسی پس وی اگر چہ
افضل است از ابو حنیفہ گاہ اعتبار صحبت پس نیت در علم و اجتهاد و نشر دین و تدوین
احکام آن مانند ابو حنیفہ و گاہی یافتہ میشود در مفضول آنچه نمی یافتہ شود در فاضل و
آن سببی بعجزہ است بر بنای این معنی کہ مراد تجدیدی در تعریف معجزہ آن دعویٰ نیست
و آن قول محققین است چنانکہ در مواہب است و بقول بعض مراد بوی طلب معاوضہ
و مقابلہ است پس آن کہ است است معجزہ و تشہیرست مذہب وی در عانہ بلاد اسلام
بلکہ در بسیاری از اقالیم و بلاد غایت معروف مگر مذہب وی مانند بلاد روم و ہند
و سند و ماوراء النہر و سمرقند و مروست کہ تحقیق نقل کردہ اند مذہب اورا مانند چہار
ہزار نفر و ضرورت است کہ برائی ہمہ یک ازین اصحاب باشند و ہم چرا گفت بعض ائمہ
کہ ظاہر نشدہ اند بر اسے کہ از ائمہ اسلام مشہورین آنست
کہ ظاہر شدہ اند بر اسے ابو حنیفہ از اصحاب و تلامذہ ذکر کردہ اند
اصل کشف این معنی کہ مذہب وے آخر مذہب است از روی انقطاع
پس تحقیق گفت امام شعرانی در مسند ان کہ با تحقیق ہر گاہ خدا کے قضا
برین احسان فرمود باطلاع بر عین شریعت و دیدم کل مذہب را متصل ہوا

[illegible]

و دیدیم مذاهب آنکه از بعدی که جوهرهای وی جاری اند و دیدیم جمیع مذاهب را که نابود شده سنگها
 شده اند و دیدیم مذاهب امام ابو حنیفه را در ترازی و جوهرهای و در آنکه متصل وی امام مالک است
 و متصل وی امام شافعی و متصل وی امام احمد و درین ایشان از روی جوهرهای امام داود است
 و تحقیق گذشته وی در قرن خامس پس تعبیر کردم این واقعه را بدین عمل مذاهب ایشان و
 قسروی پس چنان که بود مذاهب امام ابو حنیفه اول مذاهب مدونه پس همچنین خواهد شد آخر آنجا
 از روی انقطاع و آن قائلند اهل کشف انتهی متناقب امام پیشین را زشتی نموده از خوار و در اینجا
 بیان آمده با استیجاب را دقصری می باید هر که سعید صاف سینه است بلا خطه این نموده متناقب
 کردن عقیدت با طاعت امام خواهد نهاد و مصداق آیه فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا خواهد گشت
 و هر که شکی برکینه است دقصری نیز در اکتفاست نخواهد کرد بلکه نافرمانی حسد زیاده تر شتمن خواهد شد
 و مصداق آیه واما الذین فی قلوبهم مرض فزادهم رجسا الی شیطانهم خواهد شد با جمله معلوم شد که حال
 امام از قدیم الایام بوده اند رست است هر که بزرگتر محسود تر احمد بن محمد بن حنبل امامنا محسود و اول
 حاسد و حاسدان زمانه مادر غلو حسد فوقیت بر حاسدان سلف دارند زیرا که کلمات سواد بنی و کتوب
 آنچه ازین قوم ناخلف سر زده اند از ان سلف نه بنی که این بے او بان بیتی مستضمن بر تو بنی اند که
 گفته اند و در حقیقت مقصود و مرکز خاطر ایشان ازین بیت امام الله است و آن بیت نیست
 بلیت دین حق را چارند پس باختند به رخنه در دین بنی انداختند به کثرت کلمه تحریج بر من
 افوا بهم ان یقوه کون الا که با گران کلمه است که از زبان امی ایشان می بر آید و نگوید که دروغ
 مقام عبرت است که این کلمه از کجا تا کجا میرساند که ایمان را تباها میسازد و این اغبیای منی هستند که این
 چار چار کن دین محمدی اند اگر این ارکان اربعه نبودندی خانه دین از پنج و بن برجم و در جم شد
 و این بهیت کذابی دین که از بذل مجبور و صحاب کرام نمایان است همه متفرق و متلاشی گشتی و این
 چار حکم عناصر دارند چنانکه از عناصر بدن انسان و غیره ترکیب یافته و مادام تمامی اینها و کیفیت
 اعتماد ال اند بدن صحیح و سالم است و اگر درین کیفیت یکی ازینها متوراه یافته مریض و قویم است

همچنین وجودین ازین مذاهب ارکان اربعه بالفعل بعد صحابه مرکب شده است مادام این مذاهب
 درین وجود برقرارند وین برقرار است و اگر یکی از اینها معاود الله خلی واقع گردد تباه است و باجماع
 این اکابر نابالان و دارشان رسول مقبول اند و آنچه از خصوص ذکر نمیه و احادیث
 صحیح یافته اند بنشای آن حکم کرده اند و اصلاً از جانب خود بلکه استدلال از کتاب
 و سنت درین باب تقول من ساخته اند و این بآن ماند که مثلاً سلطان پهنی امر
 فرماید و اراکین سلطنت مانند وزیر و غیره که خدمت حاضر بودند این فرمان را
 شنیدند و نگهبان ماتحت خویش از ملازمان سلطانی آن را رسانیدند ایشان
 بنشای فرمان شاهی بر رعایا حکم جاری کردند آیا این ملازمان در آئین سلطانی رخنه
 انداختند هر که این رخنه فخر محض بل و قوت خرابی دم است آری اگر خلاف فرمان چیز
 از خود کشیده حکمرانی کنند البته رخنه در آئین متصور است نیست اما جای این قوم نام
 هر که از ایشان متعصب است این بیت بر زبان وی جاریست و هر که بطاهر مذهب است
 مضمونش در دل و سینه طاریست الغرض جمله این قوم درین مرض گرفتار اند که بطاهر
 و کسی بیاطن باین همه مفاوت باز در حق ایشان از حضرت باری سبب است که از
 مرض توهمین دوسو عقیدت ^{انهم اربعه} آنکه نجات بخشیده بصحت تقطیع و حسن عقیدت این اکابر
 فرماید آخر این پیر دانش گودر بغاوت که قمار اند آیدیم بر آنکه تقلید بذهاب غیر بعد العمل
 یا تبیل العمل است در و بلا عذر و لغزورت و بلا ضرورت جائز است یا نه علامه شیرازی
 ساله نمودیم نویسد که صحیح است تقلید یا بام مالک در عدم نقص و نقص پیچیده که جاری
 است شود پس تبیل چون دریم برابر است که از مخرج باشد یا غیر آن و بر است تقلید
 بر اے معذور باشد یا غیر معذور و برابر است که تقلید بعد العمل بود یا پیش از آن که
 مخالف باشد و سبب مذموب ابو حنیفه یا قبل العمل بود و لیکن بر تقلید لازم است
 بجا آوری آن چیز که می سنون یا مستحب است نزد امام ابو حنیفه و وسع شرط بود نزد

تقلید امام شافعی در بعضی ریس و امام مالک در طهارت کلب در یک نماز پس منع کرده
 در وی زیرا که هر دو امام بوی قائل نیستند درین وقت پس اگر قائل شوند آدمی و این حسب
 و آنکه پیرو ایشان است اینج در مثل این صورت و تبیین نمایند آنرا در تمامی صورتهای که عمل بر
 واقع شود یا نه پس آن مسلم نیست و دعوی اتفاق بر وی ممنوع است پس در خادم است
 که تحقیق امام طرطوسی حکایت کرده است که اقامت نماز جمعه گفته شد و قصد نمود قاضی
 ابو یلیب طبری بیکسیر تحریریه پس ناگاه طاری بر وی پشمال کرد پس گفت من جنبی ام پس
 اذان احرام بستم و در نماز داخل شد گویم و معلوم میشود که وی شافعی بود که دور
 سید شمس نماز را از پشمال طاری پس مانع نه آمد او را عمل سابق وی بذهب وی در آن
 از تقلید مخالفت وقت حاجت لبوی او و نیز در خادم است که قاضی ابو جاسم عامری
 حنفی بر دروازه مسجد قفال فتوی میداد و موزن اذان مغرب گفت پس بگذشت و
 در مسجد داخل شد پس هرگاه دید او را قفال حکم کرد موزن را که اقامت گوید و پیش امام
 ساخت قاضی را پس پیش رفت و هر چه بسمه مع قرارت نمود و بجا آورد و شعار شافعی را با
 نماز نمود و معلوم است که قاضی قبل ازین بشعار مذہب خود نماز میکرد و پس مانع نه آمد
 او را عمل سابق وی بذهب وی در آن نیز و بدانکه صحیح است تقلید بعد از فعل چیست نگه
 و تکیه نماز گذارد برین ظن که بر آن مذہب صحیح است پس اذان ظاهر شد بطلان
 آن در مذہب وی و صحت آن بر مذہب غیر وی پس سیر بذهب او تقلید و
 و آن نماز کافیت بنا بر آنکه در برابر است که مرویست از امام ابو یوسف رحم که نماز
 او افرمود بر ذریعہ که غسل کرده بود از چاه حمام و خبر مردم اقامت کرد و بعد فراغ مردم
 متفرق شدند پس اذان خبر داده شد با قنادن اموشن مرده در چاه حمام پس فرمود
 درین وقت عمل میکنم قبول برادران خود و از اهل مدینه که از آنجا آمدند و قتلین لم یصل خبنا
 و نقل کرده است آن را علامه بن ابی حجاج از قنیه بر وجه اشکال که مجتهد بعد از اجتهاد خود

این حدیث کذب
 شافعی کلب
 نفس است
 در قبال
 عام را کس
 این است
 در قبال
 نوبه و تکیه
 تمام سید
 آکب بمقدار
 او قتل خود را
 بدو داشت
 جانش را
 صحیح نیست
 ۱۵۸

در حکمی ممنوع است از تقلید غیر خود از مجتهدین در وی و این بر ما وارد میشود زیرا که ایراد
بر مجتهد است نه بر تقلید در وی مختار جواز تقلید است برای غیر در غیر وی و این وقتی است
که ملزم ندیب معین نشده باشد مانند ابو حنیفه یا شافعی و وقتیکه ملزم شده باشد پس با
استمرار بر وی لازم است که تقلید غیر خود را در مسئله از مسائل نکند یا نه پس بقولی لازم است
چنینکه لازم است استمرار در حکم حادثه معینه که تقلید کرده است او را در وی زیرا که احتیاط
کرده است که تحقیق ندیب وی حق است پس واجب خواهد شد عمل بموجب اعتقاد
و بقولی لازم نیست و این اصح است زیرا که التزام وی غیر لازم است زیرا که واجب نیست
مگر آنچه واجب کرده باشند او را الله و رسول وی و واجب نگذرد اندک ندیب کسی را
از آنکه احتیاط کند پس تقلید کند او را در کل مسائل و بگذارند غیر او را و نیز التزام وی تدر
نیست تا آنکه وفای آن واجب گردد گویم و چون ندکند تا هم لازم نگردد او را چنانکه لازم
نمیشود او را بجهت آنرا علم پس اگر اراده خواهند کرد شایع خفیه که قایل اند که مقتل از ندیب
لبوی ندیب گنگار و واجب التخریص است اگر او ایشان همین التزام است پس دلیل
بر وجوب اتباع مجتهد معین بالتزام وی آنرا قولاً و نیتاً از وی شریعت ثابت نیست بنا بر
قول وی تعالی فما سئلوا اهل الذکر ان لکنتم لا تعلمون انتهی آنچه علامه تحریر کرده مسلک
مستقیدین بود الا تمیل آن درین زمانه بوجهی از مصلحت وقت و در میانید و باین معنی
محقق محدث دهلوی و شرح سفر السعادت اشاره میفرماید که و این ندیب بظاهر نص
تذویر نماید و بضم دو و تر در آید اما درین روزگار پسین این کار صورت نه بند و لیکن

۱۵
تقلید فی عدم التزام
بندیب اول چنانچه
در سراسر کتاب مذکور
است
۲۵
امام اول و این شایع
میباشد و علامه است

نمی بود و اندکی پس ازان در ماه خامسه فی الجمله این تقلید شروع گردیده رفته رفته
 بعد قرون صدها تقلید خاص پابند شدند چونکه در صورت اولی بتقلید خاص
 پابند شده اند و نیز در صورت ثانی پابند این تقلید گمانی است حکام نیافته بود پس
 از انتقال مذہب بسوی مذہب ^{مذہب فاسد} خطوری سن قبلی قوم سونانی و غیره بر قلوب
 ایشان طاری نمیشد بنا برین تقلید بالغیرا در این از منته گنایش بود بخلاف
 صورت ثالثه که درین جزو زمان پسین پایه تقلید خاص کمال محکم شده است که
 لامحاله در صورت انتقال این خطوره امنیگر خواهد شد تا آنکه در درختا منتقلست که
 منتقل بسوی مذہب شافعی تقریر داده خواهد شد علامه شافعی در روستا میگوید که این
 وقتی است که انتقال بر غرض محمود شرعی نباشد حکایت است که ضعیف مذہب با
 دختر محدثی در عهد ابو بکر جوزجانی خطبه نمود پس آن محدث ازین منی انکار کرد و اگر
 مذہب خود را ترک مازد و عقب امام قزاقات کند و رفع بدین نماید و مانند آن پس
 آن ضعیف این معنی را قبول کرد پس آن محدث دختر خود را با وی تزویج نمود پس از
 شیخ خود از این عقد را پرسیدند فرمود نکاح جائز است ولیکن می ترسم که وقت تنوع
 ایمان وی تباه شود زیرا که خفیف دانست مذہبی را که نزد وی حق بود و بگذاشت
 او را برای جلیعه ناپاک و چون شخصی بگذاشت مذہب خود را با جلیه او را واضح شد
 درین صورت محمود ماجر خواهد شد ولیکن انتقال وی بلا دلیل بلکه بنا بر عیث
 در متاع دنیا و خواہش وی پس این شخص مذہبم افق واجب التاویب و تقریر
 بانیوہ کہ در دین مرتکب امر منکر گردید و مابین و مذہب خود استخفاف نمود و شباهت
 به مذہب امام ابو حنیفه اولی است و این کلمه اقرب است بسوی الفتن استی
 راست است آنچه تحقیق گشته اند که از اختلاف از منته و آکنه و اشتیاق بعض
 اشیا بعلتی مختلف میگردد و در علم ما و الله اعلم دلیل ایشان برین مقوله
 این مقوله است شیخ عبدالحق دہلوی در بیان تضادین خود نقل کرده اند

ترجمی است که از عایشه صدیقہ مرویست قالت کورای رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ما احبث النساء للعصم المسجد کما منعت فنادی اسرائیل و مرویست از نسیان ثوری
 که ایشان کرده میداشت امروزه خرج بای زنان بجانب عید و در بخاریست از ابن عمر از پیغمبر
 خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا استاذنکم منارکم باللیل الی المسجد فاذا نواهن بقلوبه
 باللیل الی المسجد یخینن است این قید در روایت مسلم گفت کرانی در وی دلیل است بر
 که منار مخالفت لیل است بنا بر نفس وی بر لیل و حدیثی که منتهوا اما الله رسا جدا الله منحو
 بر لیل نیز در وی این معنی است که لائق است بانکه اذن دهد و او را منع نکند و او را اذان
 که در وی او را منع است و آن وقتی است که خوف فتنه بروی و بوی نباشد تحقیق
 وی و زمان زمان اغلب بود انتهی گفت یعنی بخلاف این زمانه ما پس تحقیق فتنه
 در وی فاش است و از مالک مرویست که این حدیث و مانند آن محمولست بر پیر زنان
 باجماع علیت مانعت از خروج زنان در بیجا فتنه و فساد و قرار یافت چونکه در عهد پیش
 جناب رسالت آب صلی الله علیه وسلم برکت صحبت و نور نبوت آنجناب علیه السلام
 و اسلام همه مردان و زنان بجلایه تقوی و صلاح علی سبیل الکمال آریست و پیران
 بودند و باین وجه عدم فتنه در آن زمان فیض نشان غالبتر بود فلذا ارشاد نبوی
 زنان بطرف مساجد بوقت شب صادر گردید و بعد از اقرض زمان رسالت و عز
 آفتاب نبوت فی السجده در قلوب مردم الامام شافعی و در امور تقوی و صلاح تغییر
 روداده و صورت دیگرگون بنظر آمد از اینجا جناب صدیقہ فرمودند که چون پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وسلم ملاحظه فرمودی آنچه زنان از امور نامرئیه پیدا کرده اند البته اینها را از رفتن بجا
 مساجد منع ساختی چنانکه زنان بنی اسرائیل ممنوع بودند از نگاه در قرن صحابه که خیر القرون
 بعد قرن نبوت است آن تغییری روداده پس از آنکه دیگر که یوماً اتمست چه گوید
 و خصوصاً درین زمانه فتنه ظلمت نشان که فتنه و فساد و بر بلاد تمام عالم عالمگیر است

[illegible]

پس حکم قاعده ضرورت است که از آنجا که تنزل از ضرورت که سوا آنکه در فی الاشیاء
والنظر اگر بحدیث شافعی که بحديث قلین استمسک است و چاه و مبلغ این مقدار بر توفیق
نجات نزد وی نمیگردد و رجوع نماید و مقلد شود البته جائز خواهد شد پس از آنکه بر تسکین
قلب تأثیر آب بنده راه و جوب شری آب چاه حکم قول مذکور بکشد این اسلم طریق است که از
قبیل قال نجات یابو یحیی طهارت چاه بقاعده دیگر در مستحبات و آن عموم بلوی است که
بصره فی الکتاب المذکور درین کتاب است که خاک شایع عام حکم این قاعده پاک است
پس سلب سخن فیه زیرا این قاعده مستخرج خواهد شد که مفادش طهارت آب چاه است لیکن
این امر طریقه در صورت دفع طرف ناپاک مشکوک النجاست و غیر مرئی است و نه در صورت
دفع نجاست یقینی مرئی زیرا که در صورت اولی عموم بلوی که اجتناب و احتیاط از وی
خیل و شواهد تحقیق است و نه در صورت ثانی که میانه واقع میشود و اجتناب احتیاط از
وی ممکن است با قیام در کلام و صحت حدیث قلین با نام تحقیقین مولانا شاه ولی الله قدس سره
در حجت الله الباقیه میفرماید که این حدیث صحیح است که بطریق کثیره مرویست مضمون آن طرق
راجع میگردد بطرف ابودین کثیر از محمد بن جعفر بن زبیر از عبد الله یا محمد بن عباد بن جعفر
از سعید الشمر بن عبد الله این سه درویشان همسایه طرق بعد از آن شایخ و شایخ شدند و این
اگر چه از نقات هستند ولیکن از آن کسان نیستند که خدایت فتوی بایشان موقوف شده باشد
و در م بایشان اعتماد کرده باشند پس این حدیث نه در عصر جدید این مسیبت ظاهر شده و نه در عصر
زهری و نه لکله بوی عمل کردند و ضعیف و شافعی بوی عمل کردند و کتاب مذکور در احکام المیاه
میفرماید که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا بلغ المار قلین لم یعمل خبثا گویم سنی نیست که
نمی بردارد نجاست معنوی را که در شریعت بوی حکم کرده و سوا معروف و عادت پس و فیه احادیث و صاف
بنجاست متغیر خواهد شد و نجاست فاحش و در کتب واقع خواهد شد که آیا کیفای پس نخواهد شد این
انسان قبیل که مذکور شد و کرده است قلین این احاد فعل بیان کثیر و قلیل بر آن فروری
میفرماید پس نجاست متغیری شری است

[illegible]

سید ابوالکلام آزاد

[illegible]

CALL No. {	٢٩٤٦٤٥...	ACC. No. ٩٩٦١.....
	ع ١٢٣	
AUTHOR.....	
TITLE.....	
.....	

MAULANA
AZAD
LIBRARY



-:RULES:-

ALIGARH
MUSLIM
UNIVERSITY

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.